

## دکتر استیون دی. متیوسون، موعظه روایت‌های عهد عتیق، [ACTS] جلسه ۵: مروری بر فرآیند تفسیر تحلیل زمینه و نتیجه‌گیری

من دکتر استیون دی. متیوسون هستم در تدریسش در مورد موعظه روایت‌های عهد عتیق. این جلسه شماره پنج است، مروری بر فرآیند تفسیر، اعمال رسولان، تحلیل زمینه و نتیجه‌گیری.

در این جلسه، ما قصد داریم مطالعه تفسیری خود را به پایان برسانیم و به نتیجه‌گیری‌هایی برسیم.

مخفف عمل یا A، است (ACTS) به یاد داشته باشید که درک یک روایت به معنای نگاه کردن به اعمال مخفف صحبت کردن است و آخرین مرحله در این فرآیند، بررسی صحنه T، مخفف شخصیت‌ها C، طرح همان صحنه است. دو موضوع مرتبط با صحنه وجود دارد. یکی زمان و مکان و فرهنگی خاص را که S، است داستان در آن رخ می‌دهد، پوشش می‌دهد، اما موضوع دیگر مربوط به جایگاه داستان در جریان بزرگتر داستان‌هایی است که یک کتاب را تشکیل می‌دهند، و در واقع، این مسائل شبیه مسائلی است که دانشجویانی که در مورد نبرد در جنگ داخلی آمریکا تحقیق می‌کنند، با آن مواجه هستند.

اگر قصد داریم نبرد گتیسبورگ را درک کنیم، که همیشه به آن علاقه داشته‌ام، پدر بزرگ و مادر بزرگ مزرعه‌ای در چند ساعتی شمال گتیسبورگ داشتند، بنابراین من در کودکی به آنجا سفر کردم و چند بار دیگر در طول زندگی‌ام در گتیسبورگ، پنسیلوانیا، به آنجا رفتم. اما اگر قرار است آن نبرد را درک کنم، باید به دو موقعیت مکانی نگاه کنم. بنابراین موقعیت مکانی اول شامل مکان و دوره زمانی واقعی نبرد است.

بنابراین معلوم شد که نیروهای اتحادیه و کنفدراسیون در اول ژوئیه ۱۸۶۳ ناخواسته در شهر کوچک گتیسبورگ، پنسیلوانیا، به هم رسیدند و نبرد به مدت سه روز ادامه یافت. در سوم ژوئیه با حمله سرنوشت‌ساز سرلشکر جورج پیکت به پایان رسید. و دانشجویانی که این نبرد را مطالعه می‌کنند، جزئیات بیشتری را بررسی خواهند کرد.

بنابراین آنها به ویژگی‌های توپوگرافی، مکان‌هایی مانند Round Top، Little Round Top، Cemetery Ridge و Devil's Den و Seminary Ridge است. اینها مکان‌هایی هستند که نبرد در آنها رخ داده است. نگاه می‌کنند. بنابراین آنها به مکان و زمانی که این نبرد در آنجا رخ داده است، نگاه می‌کنند.

با این حال، زمینه دوم شامل موقعیت آن نبرد در جریان کلی جنگ داخلی است. بنابراین همانطور که مشخص شد، این نبرد تقریباً در اواسط جنگ داخلی رخ داده است که در سال ۱۸۶۱ آغاز شد و در سال پایان یافت. پیروزی اتحادیه در گتیسبورگ، همراه با پیروزی گرانت در ویکسبورگ، واقعاً روند جنگ را ۱۸۶۵ تغییر داد.

منظورم این است که این یک نقطه عطف در جنگ بود. و حتی مهم‌تر از آن، اتفاقی است که پس از گتیسبورگ افتاد. ژنرال اتحادیه، جورج مید، فرصت خود را برای پایان دادن به ارتش لی و پایان دادن به جنگ از دست داد.

و احتیاط او در تعقیب لی به سربازان لی فرصت داد تا از خستگی خود بهبود یابند و به ویرجینیا فرار کنند. ممکن بود جنگ در آنجا پایان یابد، اما در عوض چند سال دیگر ادامه یافت. بنابراین، دوباره، اگر می‌خواهید

نبرد گتیسبورگ را درک کنید، باید به مکان و زمانی که در آن اتفاق افتاد نگاه کنید، اما باید به تصویر بزرگتر نیز نگاه کنید.

و این کاری است که ما باید هنگام مطالعه روایتی از عهد عتیق انجام دهیم. ما باید به هر دو زمینه تاریخی و فرهنگی، مکان و زمانی که چیزی در آن اتفاق افتاده است، توجه دقیقی داشته باشیم، اما همچنین باید به آنچه که ما زمینه ادبی می‌نامیم، نگاه کنیم. این روایت در کجای جریان کتاب یا در جریان آنچه در عهد عتیق می‌گذرد، خود را نشان می‌دهد؟ و بنابراین هر دوی این زمینه‌ها واقعاً مهم هستند.

بنابراین بیایید ابتدا در مورد محیط تاریخی و فرهنگی صحبت کنیم. ما این را با پرسیدن و پاسخ دادن به چند سوال واقعاً مهم کشف می‌کنیم. اول از همه، داستان کجا اتفاق افتاده است؟ نویسنده اغلب به ما می‌گوید که این اتفاق کجا رخ داده است.

اگر در آن روایت خاص نباشد، اگر چند فصل به عقب برگردیم، می‌توانیم ایده‌ای از محل وقوع این اتفاق به دست آوریم. آیا حرکت جغرافیایی قابل توجهی در داستان وجود دارد؟ بله. این اتفاق در چه زمانی از سال رخ داده است؟ خب، چه زمانی اتفاق افتاده است و در آن زمان در اسرائیل چه اتفاقی می‌افتاده است؟ رابرت چیشولم یک محقق خوب عهد عتیق بود و می‌گوید در حالی که جزئیات محیط فیزیکی صرفاً به واقع‌گرایی داستان یا ایجاد حال و هوا کمک می‌کنند، او می‌گوید که در مواقع دیگر، همین جزئیات می‌توانند ارزش نمادین داشته باشند یا حتی به موضوع داستان کمک کنند.

بنابراین، برای مثال، در دوم پادشاهان ۱.۹، او می‌گوید که افسر متکبر پادشاه از الیاس نبی می‌خواهد که از جایگاهش در بالای تپه پایین بیاید، و الیاس از پایین آمدن امتناع می‌کند و در عوض دستور آتش زدن این افسر و افرادش را می‌دهد. و معلوم می‌شود که مقام والای الیاس در واقع نماد اقتدار او به عنوان سخنگوی خدا بر پادشاه و فرستادگانش است. در کتاب روت، حرکت صحنه از اسرائیل به موآب، به یاد دارید که در مورد آن صحبت کردیم، الیملک، خدای من پادشاه است، واقعاً با بردن خانواده از اسرائیل به موآب به خدا به عنوان پادشاه خود پشت کرد، اما سپس به اسرائیل بازگشت.

بنابراین با ترک اسرائیل به مقصد موآب، او اساساً جامعه‌ی عهد را رها می‌کند تا به دنبال راه حلی برای گرسنگی خود باشد. علاوه بر این، وقتی مهر زمانی را در آیه‌ی اول می‌خوانید، در فصل اول، آیه‌ی اول، می‌گوید در روزهایی که داوران حکومت می‌کردند، شما می‌گویید، آه، آه، بله، این، این یک دوران تاریک اخلاقی در تاریخ اسرائیل بود. بنابراین حتی به ما نشان می‌دهد که مشکل فیزیکی که الیملک به دنبال فرار از آن بود، قحطی بود، اما این به دلیل یک مشکل معنوی بود.

بنابراین، این جایی است که این جزئیات فرهنگی تاریخی می‌توانند رخ دهند. دوم پادشاهان ۱۱ و ۱۲، داستان گناه داوود با بتشبع، آغاز داستان را به عنوان فصل بهار معرفی می‌کند، زمانی که پادشاهان معمولاً به جنگ می‌روند. بنابراین انتظار داریم که داوود پادشاه را در حال رفتن به ارتش اسرائیل و پیوستن به آنها در میدان نبرد ببینیم، اما در کمال تعجب، متوجه شدیم که داوود در اورشلیم مانده است، که منجر به یک بحران می‌شود.

بنابراین این زمینه فرهنگی تاریخی است. بررسی آن بسیار مهم است زیرا درک ما از یک روایت را شکل می‌دهد، اما باید به زمینه ادبی نیز توجه کنیم. این روایت در کجای داستان بزرگتر قرار دارد؟ و این واقعاً حیاتی است.

در اینجا، یک مثال ساده در کتاب اول پادشاهان، فصل سوم، آیات ۱۶ تا ۱۸ آمده است. این داستان سلیمان و دو فاحشه است. و او توانست تشخیص دهد، به یاد داشته باشید که آنها نزد او آمدند و هر کدام بچه‌دار شده بودند، اما یکی از بچه‌ها در طول شب مرد و هر دو بچه زنده را مطالبه می‌کردند.

و به یاد داشته باشید که راه حل او چه بود. او گفت: «ما نوزاد را به اینجا می‌آوریم و من آن را به دو نیم تقسیم می‌کنم و به هر کدام از شما یک نیمه می‌دهم. اما البته، این چیزی نبود که او قصد انجام آن را داشت

او این کار را کرد چون می‌دانست این کار مادر واقعی، قلبش را آشکار می‌کند. او گریه خواهد کرد. سپس این کار را کرد.

او می‌گوید، نه، می‌دانی، این بچه را به آن زن بده. ترجیح می‌دهم زنده بماند. و سلیمان می‌گوید، این مادر است

، جالب اینجاست که این روایت، داستان دیگری را دنبال می‌کند. اول پادشاهان، فصل سوم، اول تا پانزدهم که روایت می‌کند یا به ما می‌گوید که چگونه خدا به سلیمان قلبی حکیم و بینا بخشید. بنابراین، شما روایتی از عطای قلبی حکیم و بینا توسط خدا به سلیمان دارید.

و بعد داستان بعدی را دارید که واقعاً یک کارکرد تأییدکننده دارد، که می‌گوید، خب، ببینید، فقط برای اینکه بدانید، سلیمان به خواسته‌اش رسید. این آن را تأیید می‌کند. در اینجا یک مثال آورده شده است

در جلسه قبلی به داستان داوود و ابیجایل و نابال در کتاب اول سموئیل ۲۵ اشاره کردم. این داستان جذاب است زیرا بین دو داستان قرار دارد که در آنها داوود در بیابان و غاری فرصتی برای گرفتن جان پادشاه شائول دارد. و در هر دو مورد، داوود در داستان آخر فصل ۲۶ از انتقام گرفتن از شائول خودداری می‌کند

او می‌گوید: «چطور می‌توانم دستم را روی مسیح خداوند بگذارم؟ این کار اشتباه است.» او این را تشخیص می‌دهد. بنابراین ما به داوود نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: «وای، این فوق‌العاده است

داوود از حضور معنوی برخوردار است تا بداند که نمی‌تواند از مسیح خداوند انتقام بگیرد. اما انتقام گرفتن از احمق چطور؟ بنابراین درست در میانه‌ی این دو روایت، روایت نابال را داریم که در آن داوود وسوسه می‌شود. و اگر ابیجایل او را از این کار منصرف نمی‌کرد، او می‌توانست فرصت خود را برای شناخته شدن توسط مردم به عنوان پادشاهی که برای آن مسح شده بود، از دست بدهد.

بنابراین، جایگاه آن داستان، آن را حتی قدرتمندتر می‌کند. منظوم این است که به خودی خود قدرتمند است. اول سموئیل ۲۵، می‌دانید، داوود متوجه می‌شود که نباید انتقام بگیرد.

این می‌تواند همه چیز را خراب کند. اما به نظر من وقتی متوجه می‌شوید که این ماجرا درست بین دو داستان قرار گرفته که در آنها او می‌داند نمی‌تواند از پادشاه انتقام بگیرد، حتی قدرتمندتر هم می‌شود. و این به ما می‌گوید که دیوید هنوز چیزهای بیشتری برای یادگیری دارد.

بنابراین، این یک درک بسیار قدرتمند است، بله، وقتی به فضای ادبی توجه می‌کنیم، درک بسیار قدرتمندی است. من همچنین در مورد پیدایش ۳۸ صحبت کرده‌ام. این روایت دیگری است که باید فضای ادبی را در آن درک کنیم.

بسیاری از مفسران با این موضوع گیج شده‌اند. در واقع، برخی از آنها. من چند سال پیش روی پیدایش ۳۸ کار زیادی انجام دادم و به نوعی عبارات عجیب و غریب برخورد

یکی از مترجمان آن را قطع بی‌ادبانه داستان یوسف نامید. من یک مترجم بریتانیایی پیدا کردم که گفت این مثل یک سگ در میان نه میله است. پس به میله‌های بولینگ فکر کنید و سگ را تصور کنید.

اگر میله‌های بولینگ را بیرون از خانه قرار می‌دهید، شاید به خاطر همسایه‌هایی که خانه‌تان هستند و دارید بازی‌های چمنی انجام می‌دهید، میله‌های بولینگ پلاستیکی در مسیر ورودی خانه‌تان گذاشته باشید، و سگتان از لای آن میله‌ها رد شود، همه‌شان می‌افتند. و این آقا گفت، بله، اساساً این کاری است که پیدایش ۳۸ انجام می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند، بله، این فقط داستان را قطع می‌کند.

چرا این اینجاست؟ خب، این فصل تنش را افزایش می‌دهد. منظورم این است که داستان یوسف را درست زمانی که یوسف به زندان فروخته می‌شود، قطع می‌کند. و بنابراین ما از خود می‌پرسیم، او، بعد چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ سپس به پیدایش ۳۸ می‌رسیم.

اما این فقط برای به تأخیر انداختن داستان نیست، بلکه برای افزایش تعلیق است. چیزی که ما متوجه می‌شویم این است که یهودا نوعی نقطه مقابل یوسف است. به یاد داشته باشید، ما در مورد یک نقطه مقابل، یک تضاد صحبت کردیم.

پس یوسف، می‌دانید، در زندان بوده، اما خب، او در زندان خواهد بود. او به مدیانیان فروخته شد. و بعد به پیدایش ۳۹ می‌رسیم، و او در واقع به زندان افتاده است.

وقتی اوضاع رو به بهبود می‌رود، او در خانه‌ی پوتیفار، شخصی بسیار مهم در مصر، خدمت می‌کند. و سپس همسر پوتیفار سعی می‌کند او را اغوا کند. و وقتی یوسف می‌گوید، نه، چگونه می‌توانم این شرارت بزرگ را مرتکب شوم و در برابر خداوند گناه کنم؟ او به زندان می‌افتد زیرا زن ادعایی می‌کند و به دروغ او را متهم می‌کند.

حالا، آن را با یهودا مقایسه کنید. به یاد داشته باشید، یهودا کسی بود که نمی‌توانست امیال جنسی خود را کنترل کند. و بنابراین، به گمان من، این داستان‌ها کنار گذاشته شده‌اند تا ما تضاد بین آنها را ببینیم.

و آنها بخشی از یک داستان بزرگتر در پیدایش ۳۷ تا ۵۰ هستند. این اغلب داستان یوسف نامیده می‌شود، اما این چیزی نیست که نویسنده کتاب مقدس آن را می‌نامد. پیدایش ۳۲، این روایت یعقوب است.

و دو بازیگر اصلی در این روایت وجود دارند. یکی یوسف است. و بله، داستان‌های بیشتری، مطالب بیشتری درباره یوسف وجود دارد.

اما یهودا نقش کلیدی ایفا می‌کند. و زمانی که به پایان پیدایش ۴۹ می‌رسید، متوجه می‌شوید، وای، خطی که قرار است برکت از طریق آن بیاید، خطی که قرار است مسیح از طریق آن بیاید، یهودا است، نه یوسف. بنابراین، دوباره، به جایگاه پیدایش ۳۸ در داستان توجه کنید.

و حتی این داستان بزرگتر در پیدایش که خدا قومی را ایجاد می‌کند که از طریق آن زمین را از طریق ابراهیم برکت خواهد داد، پیدایش ۳۸، در این زمره قرار می‌گیرد. من در مورد داوران ۱۷ و ۱۸ صحبت کرده‌ام. باز هم، فکر می‌کنم جایگاه آن در اینجا جذاب است.

کتاب داوران ساختار واقعاً جالبی دارد. ما اغلب کتاب داوران را به عنوان کتابی که می‌توانیم آن را دارای همه این چرخه‌ها بنامیم، در نظر می‌گیریم. با این حال، آنها دقیقاً چرخه نیستند.

یک مارپیچ نزولی وجود دارد که از فصل ۳ و آیه ۷ تا پایان فصل ۱۶ ادامه دارد. بنابراین شما این مارپیچ‌های نزولی را دارید. و موضوع کتاب داوران، همانطور که دن بلاک آن را می‌نامد، تقدیس اسرائیل است.

به عبارت دیگر، اسرائیل درست مثل همسایگان بت‌پرست خود شد، درست مثل کنعانی‌ها و این غم‌انگیز است. چیزی که در مقدمه کتاب آمده این است که شما با دو مشکل مواجه هستید

کتاب با مسئله‌ای که ما آن را مسئله جنگ می‌نامیم آغاز می‌شود. و کمی پیچیده‌تر از آن می‌شود. یک کلمه عبری وجود دارد که به چیزهایی مربوط می‌شود که به خدا اختصاص داده شده‌اند

و جنگی که اسرائیل قرار بود در آن بجنگد، کاملاً به آن گره خورده بود. بنابراین شما مشکل جنگ و سپس مشکل بت‌ها را دارید. بنابراین مشکل جنگ، مشکل بت‌ها است

بعد این بخش بزرگ از این ماریپچ نزولی را دارید. و بعد به پیدایش ۱۷ تا ۲۱ می‌رسید. و حدس بزنید چی شد؟ این تصویر آینده‌ای از مقدمه‌ای است که در ... نگفتم پیدایش، منظورم داوران بود

، داوران ۱.۱ تا ۳.۶. بنابراین به داوران ۱۷ تا ۲۱ می‌رسید. و به یاد داشته باشید، در ابتدا، مشکل جنگ چیزهای مقدس و مشکل بت‌ها را داشتید. اکنون دقیقاً برعکس است

در پایان، در فصل‌های ۱۷ و ۱۸، روایتی در مورد مشکل بت‌پرستی دارید. و می‌بینیم که این مشکل بدتر شده است. و سپس در فصل‌های ۱۹ تا ۲۱، مشکل جنگ

و حتی بدتر هم هست، چون حالا اسرائیل دارد با خودش می‌جنگد. واقعاً نحوه‌ی گردآوری آن کتاب جذاب است. ضمناً، حتی در بخش ماریپچ نزولی، با هر روایتی در مورد یکی از آن نجات‌دهندگان، آنها داوران نامیده می‌شوند، اما آنها بیشتر ناجی و نجات‌دهنده هستند تا چیز دیگری

با هر یک از این موارد، می‌بینیم که اوضاع بدتر می‌شود. بنابراین ما همیشه سعی می‌کنیم به فضای ادبی نگاه کنیم. این متن در کدام بخش از کتاب مقدس قرار می‌گیرد؟ و گاهی اوقات حتی به جایگاه یک کتاب نگاه می‌کنیم

و اینها خیلی مهم می‌شوند. بسیار خوب، ما به اکشن، شخصیت‌ها، گفتگوها و صحنه‌پردازی نگاه کردیم. اینها دسته‌بندی‌های اصلی هستند

اینها بخش‌های بزرگی هستند که هنگام خواندن یک روایت باید از آنها آگاه باشید. در ابتدا، ممکن است فقط لازم باشد آن لیست را روی یک تکه کاغذ داشته باشید، یا آن را در ذهن خود داشته باشید و به اعمال، کنش شخصیت‌ها، گفتگوها، صحنه فکر کنید. در نهایت، هرچه بیشتر با آن کار کنید، فقط آن را خواهید خواند؛ این کار به نوعی خودکار خواهد بود

این دسته بندی‌ها به طور ناخودآگاه هنگام خواندن به ذهن شما خطور می‌کنند. بنابراین در واقع، کاری که ما انجام می‌دهیم این است که خودمان را برای خواندن متفاوت مطالب آموزش می‌دهیم. به گذشته فکر کنید فقط آن را با روشی که ممکن است مثلاً نامه پولس به کولسیان را مطالعه کنید، یا اینکه ممکن است اول پطرس یا یکی از نامه‌های عهد جدید را مطالعه کنید، مقایسه کنید

کمی متفاوت است، اینطور نیست؟ ما به چیزهای متفاوتی نگاه می‌کنیم. ضمناً، برخی افراد مطالعات کتاب مقدس را صرفاً به مطالعه کلمات تقلیل می‌دهند. و کلمات مهم هستند، اما در روایت عهد عتیق، به غیر از کلمات کلیدی خاص، یا با نگاه به کلمات تکرار شده، متوجه خواهید شد که موارد دیگری نیز وجود دارد که باید به آنها توجه کنید

بسیار خوب، حالا باید به چند نتیجه برسیم. و این چالش است، چون شما همه این درک، همه این مطالب را دارید، کنش را تحلیل کرده‌اید، شخصیت‌ها را تحلیل کرده‌اید، گفتگوها را تحلیل کرده‌اید، صحنه را تحلیل کرده‌اید. خوب، حالا باید خلاصه کنیم و بگوییم، خوب، پیام الهیاتی که نویسنده از طریق این روایت خاص منتقل می‌کند چیست؟ روح خدا چه نکته‌ای را مطرح می‌کند؟ نکته اخلاقی چیست؟ یعنی، قوم خدا از طریق روایت این داستان به چه کاری فراخوانده می‌شوند؟ و اینجاست که من طرفدار شناسایی ایده اصلی یک روایت هستم.

باز هم، این به این معنی نیست که فقط یک ایده وجود دارد، اما پایه چیست؟ ایده مرکزی که همه چیز دیگر به آن وابسته است چیست؟ مرکز وحدت‌بخش چیست؟ حال، این به این معنی است که ما احتمالاً باید به عقب برگردیم و کمی اجزای یک ایده را مرور کنیم. و هادون رابینسون، که، مرحوم هادون رابینسون، یکی از واعظان و معلمان برجسته واعظان در قرن بیستم و شاید آغاز قرن بیست و یکم بود، در کتاب خود، موعظه کتاب مقدس، فرآیندی را برای کشف ایده اصلی هر متن ارائه می‌دهد، و من متوجه شده‌ام که این برای روایت واقعاً خوب عمل می‌کند. اعتراف می‌کنم، اولین باری که کتاب دکتر رابینسون، موعظه کتاب مقدس، را خواندم، و این مطالب را در مورد این ایده بزرگ خواندم، با خودم فکر کردم، "اوه، خواهش می‌کنم، این همه کار شلوغ، من فقط می‌خواهم کتاب مقدس را موعظه کنم، چرا باید این کار را انجام دهم؟" اما با گذشت سال‌ها، همانطور که بالغ‌تر شدم، متوجه شدم که این یک روش تفکر است، و این روشی است برای اینکه خودم را شفاف کنم.

چون من در مورد شما نمی‌دانم، اگر تا به حال تفسیر زیادی انجام داده‌اید و ناگهان مجبور شده‌اید خلاصه کنید، پیام چیست؟ مثلاً، خوب، اصلاً از کجا شروع می‌کنید؟ خوب، هادون می‌گوید هر ایده‌ای هم یک فاعل و هم یک متمم دارد، و نقطه شروع، فاعل است. فاعل، فاعل دستوری نیست؛ فقط موضوع نیست، بلکه او آن را تعریف می‌کند. او می‌گوید فاعل، خوب، چیزی است که نویسنده در مورد آن صحبت می‌کند. و هادون، رابینسون همیشه پیشنهاد می‌کرد که آن فاعل را به عنوان سوالی بیان کنیم که با چه کسی، چه چیزی، چرا چه زمانی، کجا یا چگونه شروع می‌شود. نوعی از سوالات روزنامه‌نگاری که ممکن است در دوران دبیرستان یاد گرفته باشید، رودیارد کیپلینگ جمله معروفی در مورد این سوالات داشت.

اما رابینسون گفت، وقتی متنی را می‌خوانید، وقتی متنی را بررسی می‌کنید، موضوع چیست؟ می‌دانید، نویسنده درباره چه چیزی صحبت می‌کند؟ و آن را به صورت سوالی با چه کسی، چه چیزی، چرا، چه زمانی، کجا یا چگونه شروع کنید. و بعد، وقتی موضوع را دارید، پاسخ آن سوال، متمم نامیده می‌شود، و آن مکمل خواهد بود. مثل کلمه کامل است، این ایده است.

این مکمل یا تعریف نیست. این زمانی است که به کسی می‌گویید: «هی، غذای خیلی خوبی بود، یا ممنون که.» «من را بردی، رستوران خیلی خوبی بود. مطمئناً سلیقه‌ی خوبی داری»

خوب، شما از آنها تعریف و تمجید کرده‌اید. بحث ما اینجا این نیست. بحث ما چیزی است که آن را کامل می‌کند.

خوب، موضوع و متمم، موضوع چیزی است که من در موردش صحبت می‌کنم؟ متمم چیزی است که من در موردش صحبت می‌کنم؟ در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم؟ پس دوباره، ما برمی‌گردیم و به تمام آن مطالب، تمام بینش‌هایی که در مورد کنش، شخصیت‌ها، صحبت‌ها و صحنه به دست آورده‌ایم، نگاه می‌کنیم و حالا سعی می‌کنیم آن را در یک جمله خلاصه کنیم: نکته اصلی نویسنده چیست؟ ایده بزرگ همه چیز را در مورد یک متن نمی‌گوید، اما مهم است که بتوانیم در مورد آن شفاف‌سازی کنیم. فکر می‌کنم ما احتمالاً این کار را بیشتر از آنچه فکر می‌کنیم انجام می‌دهیم.

هر زمان که ما هر سندی را می‌خوانیم، به دنبال این هستیم که نویسنده چه چیزی را مد نظر داشته است. و اگر بتوانیم آن را خلاصه کنیم، در وضعیت بسیار بهتری خواهیم بود. بنابراین چند مثال از آن را برای شما بیان می‌کنم.

ضمناً، موضوع، همانطور که گفتم، فقط یک موضوع نیست. بنابراین ممکن است پیامی بشنوید. کسی بگوید: «خب، پیام در مورد چیست؟ ممکن است بگویید، خب، در مورد گناه است»

مثلاً هادون رابینسون داستانی از کلون کولیج، رئیس جمهور کولیج، تعریف می‌کند که یک روز به کلیسا رفت: «و به کاخ سفید برگشت. و همسرش پرسید: «خطبه درباره چیست؟» او گفت: «گناه.» و همسرش گفت: «خب، واعظ در این مورد چه گفت؟» او گفت: «خب، او مخالف آن بود»

این چیزی بود که او از موعظه برداشت کرد. اما کافی نیست که بگوییم، خب، موضوع گناه است. چیزی که ما به دنبالش هستیم این است که نویسنده به این سوال پاسخ دهد، چرا مرتکب گناه می‌شویم؟ یا وقتی گناه می‌کنیم چه می‌کنیم؟ یا چگونه می‌توانیم بر گناه غلبه کنیم؟ این کاری است که باید انجام دهیم.

ما باید کمی بیشتر پیش برویم. بنابراین اولین کاری که می‌خواهیم انجام دهیم این است که این را با یک عبارت تفسیری بیان کنیم. و این می‌تواند کمی گیج‌کننده باشد.

اما اگر به روند کار ما فکر کنید، ما این را بررسی کرده‌ایم. می‌خواهیم این را به شیوه‌ای تفسیری بیان کنیم که درباره آنها صحبت کند. ما از این زبان استفاده می‌کنیم.

ما ممکن است از داوود، ابراهیم، بنی‌اسرائیل، فلسطینیان یا هر کس دیگری که داریم استفاده کنیم. بنابراین در دوم سموئیل، فصل‌های ۱۱ و ۱۲، اگر بخواهیم بگوییم، پاول بوردن را در نظر بگیرید که معلم بسیار برجسته‌ای در زمینه واعظان بود. او با هادون رابینسون تدریس می‌کرد و کارهای خوب زیادی در زمینه روایت انجام داد.

و همانطور که او با دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ کار می‌کرد، به گفته‌ی پل بوردن، موضوع دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ این خواهد بود: «داوود در مورد پاسخ به لطف خدا چه چیزی باید یاد بگیرد؟ این موضوع اوست. و سپس تعریفی که او می‌دهد این است که او باید آنچه را که لطف خدا به او داده است و آنچه را که لطف خدا نیست، بپذیرد. و بنابراین وقتی او این را کنار هم می‌گذارد، ایده تفسیری او این است که داوود یاد می‌گیرد آنچه را که لطف خدا نیست، بپذیرد.»

و ممکن است بگویید، خب، بله، اما داستان در مورد زنا کردن داوود بود. و آیا این روش اجتناب از زنا نیست؟ بله. وقتی ادامه مطلب را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که مشکل داوود این بود که آنچه را که خداوند به لطف خود به او داده بود، نپذیرفت.

اوریا عقل و شعور انجام این کار را داشت. اوریا قهرمان داستان است، اما داوود قهرمان نیست. و همانطور که در فصل ۱۲ می‌خوانید، متوجه می‌شوید که داوود آنچه خدا به او گفته بود را نپذیرفت. متوجه می‌شوید که داوود این درس را می‌آموزد.

خدا می‌توانست از شر داوود خلاص شود و مثلاً تاج و تختش را واگذار کند. البته، در سال‌های آینده عواقب جدی‌ای وجود داشت، اما متوجه می‌شوید که داوود واقعاً یاد می‌گیرد که چگونه به لطف خدا پاسخ دهد. بنابراین فکر می‌کنم این، فکر می‌کنم این مفید است.

ضمناً، بیشتر موضوعات موعظه‌هایی از این دست، چگونگی اجتناب از زنا یا عواقب زنا است. اما فکر نمی‌کنم نویسنده کتاب مقدس اینجا چنین کاری انجام داده باشد. نه، نویسنده کتاب مقدس می‌خواهد ما ببینیم که داوود در مورد لطف خدا چه می‌آموزد.

بنابراین این کاری است که ما انجام می‌دهیم. و سپس باید آن را به زبانی جاودانه تبدیل کنیم. بنابراین وقتی ایده‌ای در مورد موعظه یا موعظه داریم، آن را به گونه‌ای بیان خواهیم کرد که برای مردم در تمام دوران صادق باشد.

و این می‌تواند کمی پیچیده شود، چون، می‌دانید، از کجا بدانیم آنچه در مورد داوود صدق می‌کند، دقیقاً در مورد ما هم صدق می‌کند؟ منظورم این است که آیا این فقط برای پادشاهان بود؟ چون داوود پادشاه بود. من پادشاه نیستم. من رئیس جمهور یک کشور نیستم.

خب، این چطور در مورد من صدق می‌کند؟ در جلسه‌ی دیگه کمی در مورد اون حرکت کاربردی صحبت می‌کنیم. اما نکته اینه که ما به صورت تفسیری بیان کردیم، اما بعدش قراره از اون زبان به زبان دیگه‌ای منتقلش کنیم. قراره اون رو به زبان حال یا زبان بی‌زمان تبدیل کنیم.

حالا این موضوع چطور در مورد قوم خدا صدق می‌کند؟ خب، می‌توانیم برگردیم به ایده بزرگ پاول بوردن. و فکر می‌کنم وقتی این را از طریق بقیه کتاب مقدس و از دریچه آموزه‌های عیسی و رسولان بررسی کنیم، می‌توانیم بگوییم که باید یاد بگیریم آنچه را که لطف خدا به ما داده و آنچه را که لطف خدا به ما نداده است، بپذیریم. چون خدا به هر یک از ما نعمت‌های خاصی می‌دهد و واقعاً بخش زیادی از کتاب مقدس، حتی با «بازگشت به ده فرمان» طمع نکن

این قلب گناه داوود بود، اینطور نیست؟ و عهد جدید هم در مورد آن صحبت می‌کند. یعقوب از آن به عنوان یکی از مشکلات ریشه‌ای یاد می‌کند. ما چیزی را که نداریم آرزو می‌کنیم و اصرار داریم که باید این را داشته باشیم و این تبدیل به مشکل می‌شود.

بنابراین این یکی از مهارت‌هایی است که باید یاد بگیریم. و من واقعاً معتقدم که این رویکرد ایده بزرگ با روایت خیلی خوب جواب می‌دهد. حالا، گاهی اوقات، و فکر می‌کنم این خیلی جزئی است، گاهی اوقات ممکن است بگوئید، بله، اما فکر می‌کنم اینجا یک سوژه دارید، اما فکر می‌کنم شاید به جای فقط یک تعریف، دو یا سه تا تعریف وجود داشته باشد.

و گاهی اوقات می‌توانید به این شکل موعظه کنید، اگر فکر می‌کنید دو یا سه تعریف وجود دارد، می‌توانید این کار را انجام دهید. هادون رابینسون برای این کار یک دسته‌بندی دارد. او این کار را انجام می‌دهد.

اما فکر می‌کنم باید خیلی مراقب باشیم چون می‌خواهیم همه چیز را به یک فهرست تبدیل کنیم، اینطور نیست؟ و فکر می‌کنم اغلب دقیق‌تر این است که بگوییم، حالا، یک دقیقه صبر کنید، این چیزی است که نویسنده کتاب مقدس روی آن تمرکز کرده است. پس می‌بینید که این رویکرد چگونه کار می‌کند؟ ما فقط به دنبال فهرستی از اصول و پنج بینش در مورد دعا یا شش بینش در مورد فرسودگی شغلی از داستان الیاس در اول پادشاهان ۱۹ نیستیم. بلکه واقعاً سعی داریم بگوییم، بسیار خوب، راوی با این روایت چه می‌کند؟ و وقتی به موضوع یک کتاب خاص نگاه می‌کنیم، این روایت چگونه با آن مطابقت دارد؟ حال، در اینجا چند نکته دیگر وجود دارد که ممکن است در شناسایی ایده اصلی یک متن به ما کمک کند.

و این، باز هم، از هادون رابینسون می‌آید. یکی از آنها چیزی است که او در مورد آن صحبت می‌کند، یعنی رؤیای خدا. و چیزی که او می‌گوید این است که بیشتر متون، و من موافقم که این در مورد روایت نیز صادق است، بیشتر آنها بر جنبه خاصی از شخصیت خدا تمرکز می‌کنند.

شما به اول سموئیل ۱۷ برمی‌گردید و حتی به برخی از چیزهایی که داوود در مورد خدای زنده گفته است گوش می‌دهید. وقتی خواندن اول سموئیل را تمام کردید، اگر بگویید: «خب، دیدگاه خدا چیست؟ چه جنبه‌ای از شخصیت خدا به نمایش گذاشته شده است؟» و من می‌گویم که جنبه‌ای از شخصیت خدا که به نمایش گذاشته شده، قدرت حیات‌بخش خداست، اینکه خدا از هر نیروی دیگری قدرتمندتر است و اینکه خدا به قوم و رهبران قدرت می‌دهد تا مأموریتی را که به آنها داده است، انجام دهند. در دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ فکر می‌کنم دیدگاه راوی از خدا این است که خدا بخشنده‌ی مواهب است.

منظورم این است که این موضوع در متن مطرح شده است. پیام ناتان با این جمله شروع می‌شود: «به یاد دارید وقتی ناتان نبی برای مقابله با داوود فرستاده شد؟ این در فصل ۱۲ آمده است. و او چه می‌کند؟ او با «ذکر هدایایی که خداوند به داوود داده است، شروع می‌کند».

بنابراین او این را به شما می‌دهد، این و این و این و این را به شما می‌دهد، اما بتشیع را به شما نداده است. و به همین دلیل است که پاول بوردن این هدیه دادن را به عنوان فیض خدا توصیف می‌کند. بنابراین دیدگاه خدا در دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ این است که خدا بخشنده هدایا است، یا او خدای فیض است.

و من این را واقعاً مفید می‌دانم تا تشخیص دهم که کدام جنبه از شخصیت خدا واقعاً در این روایت خاص نمایان است. و این واقعاً به من کمک می‌کند تا به ایده اصلی برسیم. باز هم، گاهی اوقات آسان‌تر خواهد بود

، کمی بیشتر سطحی است. گاهی اوقات، ممکن است مجبور باشید کمی بیشتر فکر کنید و با آن کلنجار بروید، اما وجود دارد. واقعاً وجود دارد.

بسیار خوب، نکته‌ی دیگری که می‌خواهید به آن نگاه کنید چیزی است که هادون رابینسون آن را عامل فساد می‌نامد. و عامل فساد، گناه یا طغیانی است که شاید وسوسه‌ی طغیانی باشد که با آن مواجه می‌شویم، و این چیزی است که متن به آن اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، مشکل همین است.

مشکل، گناهی است که ما به ارتکاب آن وسوسه می‌شویم. چه گناهی مانع از آن می‌شود که قوم خدا به درستی به جنبه‌ای از شخصیت او واکنش نشان دهند؟ بسیار شبیه به آنچه برایان چاپل در کتاب خود در مورد موعظه مسیح محور، تمرکز بر وضعیت سقوط نامیده است. بنابراین وقتی به دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲ برمی‌گردید، عامل فساد، تمایل داوود و تمایل ما، تمایل من، به تحقیر خدا با نارضایتی از هدایایی است که او داده است.

بنابراین این دایره بزرگ از مواهبی است که خدا به من داده است، اما من آنچه را که اینجا هست می‌خواهم آنقدر زیاد که اگر مجبور باشم آن را به دست بیاورم، نافرمانی می‌کنم. این عامل فساد است که در این فصل در جریان است. بنابراین گاهی اوقات تعیین ایده بزرگ شبیه شکافتن چوب است.

بعضی وقت‌ها آدم توی یه گره گیر می‌کنه. تا حالا همچین اتفاقی برات افتاده؟ وقتی تو مونتانا زندگی می‌کردم، توی چند تا از خونه‌هایی که توشون زندگی می‌کردیم یه بخاری هیزمی داشتیم، و صبح‌های سرد می‌رفتم بیرون، و بعضی وقت‌ها هیزم‌ها رو خرد می‌کردم که کوچیک بشن، یا می‌تونستیم توی بخاری هیزمی بذاریمشون، و بعضی وقت‌ها، پسر، بهش ضربه می‌زدی، فوراً می‌شکست، و آدم فکر می‌کرد، وای، من خیلی قوی‌ام. بعد

دفعه‌ی بعد، گره می‌زد، و تا ابد طول می‌کشید تا اون گره باز بشه، و بعضی وقت‌ها وقتی به ایده‌ی بزرگ داری، همین حس رو داری.

اما من فکر می‌کنم راه‌هایی از این گره این است که بگوییم، خب، دیدگاه داستان نسبت به خدا چیست، و عامل فساد که در مقابل آن دیدگاه عمل می‌کند چیست؟ و این سرنخ‌ها به شما کمک می‌کنند تا به هدف خود برگردید. باز هم، این مهارتی است که کار کردن و تمرین کردن به کمی زمان نیاز دارد. منابع خوبی وجود دارد که می‌توانند به شما کمک کنند.

باز هم، کتاب من، هنر موعظه روایت عهد عتیق، مثال‌های بیشتری دارد که می‌توانید به آنها نگاه کنید. کتابی با عنوان «راهنمای ایده‌های بزرگ برای موعظه و تعلیم» منتشر شده است. من در واقع بخش‌های مربوط به امثال و اول و دوم پادشاهان را نوشته‌ام و این کتاب‌ها را پوشش می‌دهد و برای هر بخش ایده بزرگی ارائه می‌دهد.

باز هم، اول کار خودت را بکن، اما بعد به آنها مراجعه کن. و من از این روش برای بعضی از کتاب‌های دیگر کتاب مقدس استفاده کرده‌ام، و گاهی اوقات فکر می‌کنم، فکر نمی‌کنم آن نویسنده کاملاً درست گفته باشد، و مطمئنم افرادی هستند که بخش من در مورد اول پادشاهان را می‌خوانند و می‌گویند، من مطمئن نیستم که او ایده اصلی را کاملاً درست گفته باشد. این همیشه آسان نیست.

و گاهی اوقات، همانطور که واعظ پیر، فیلیپس بروکس، یک سال در سخنرانی‌های موعظه خود در دانشگاه ییل گفت، موعظه از طریق شخصیت واقعی می‌شود. و ما همیشه به دنبال نیت نویسنده هستیم، اما گاهی اوقات ممکن است چیزی را به روشی منحصر به فرد ببینیم که شخص دیگری آن را نمی‌بیند. و بنابراین ما تمام تلاش خود را می‌کنیم تا روایتی را در یک جمله خلاصه کنیم.

ما کاری بیش از موعظه کردن آن ایده بزرگ انجام می‌دهیم. ما فرار است داستان را دوباره تعریف کنیم. ما در مورد معنای موعظه کردن این‌ها صحبت خواهیم کرد، اما واقعاً مفید است که آن ایده اصلی را در ذهن خود داشته باشیم تا بدانیم که این همان چیزی است که ما هنگام روایت این داستان قصد داریم منتقل کنیم.

ما معتقدیم که این خلاصه‌ای از پیامی است که خداوند قصد داشت به قوم خود منتقل کند. بنابراین، اینها منابعی هستند که ممکن است در این فرآیند به شما کمک کنند. این یک مهارت مهم است و مهارتی است که قبل از ادامه فرآیند آماده‌سازی موعظه، باید واقعاً آن را فرا بگیریم.

در جلسه بعدی، چهار سوال به شما خواهم داد که می‌تواند به شما کمک کند از تفسیر خود و از شناسایی آن ایده بزرگ، آن ایده تفسیری، به سمت تدوین موعظه خود حرکت کنید. خب، ما به قله رسیده‌ایم. ما در بالای کوه هستیم.

ما درک خود را از متن و یک ایده بزرگ داریم، اما اکنون باید به پایین برگردیم. و بنابراین در جلسه بعدی، ما قصد داریم آن سفر به پایین کوه را آغاز کنیم تا به مردمی که برایشان موعظه می‌کنیم، مطالب مفیدی ارائه دهیم.

این دکتر استیون دی. متیوسون در تدریس خود در مورد موعظه روایت‌های عهد عتیق است. این جلسه شماره پنج است، مروری بر فرآیند تفسیر [اعمال رسولان]، تحلیل زمینه و نتیجه‌گیری.